

تصمیم سخت پدر و مادر داغدار



پدر و مادر پیرش چه آرزوها که برایش نداشتند. قرار بود عصای دست‌شان باشد، برایشان عروس بیاورد و نوه‌هایش از سر و کول آنها بالا بروند، اما نشد که بشود. اجل به پسر جوان مهلت نداد.

چند هفته از مرگ محمدباقر جلیل سرقلعه می‌گذرد. هنوز هم خانه سوت و کور است. هنوز هم پدر و مادر پیرش منتظرند پسر رعنائیشان از در وارد شود. هنوز هم خیره به در مانده‌اند. مرگش را همچنان هم باور ندارند. فقط ۲۶ سال داشت و تازه سربازی‌اش را تمام کرده بود.

یازدهم تیرماه امسال ساعت ۱۰ شب، وقتی با موتور داشت به سمت خانه می‌رفت، ناگافل با یک گله دام که ناگهان از تپه‌ای پیدایشان شده بود و محمدباقر به آنها دید نداشت، شاخ به شاخ شد. نتوانست موتور را کنترل کند و با همان سرعت از موتور روی آسفالت سفت و سخت پرت شد و سرش محکم به زمین برخورد کرد.

سید یعقوب موسوی بیدلی، یکی از اقوام محمدباقر درباره این حادثه به تپش می‌گوید: «پزشکان بعد از معاینه محمدباقر اعلام کردند که او مرگ مغزی شده است و به هر بیمارستان دیگری هم منتقل شود، شرایط جسمی او تغییر نخواهد کرد، زیرا بافت مغز از بین رفته است. با این خبر، پدر و مادر پیر محمدباقر را در جریان گذاشتم. حرف زدن با آنها برایم بسیار سخت بود و سعی کردم به نحوی که ناراحت نشوند، بگویم که بهتر است اعضای بدنش را ببخشند. به آنها گفتم محمدباقر به خاطر دستگاه‌هایی که به او وصل است، هنوز زنده است و نفس می‌کشد، اگر دستگاه‌های پزشکی را از او جدا کنند، فوت می‌کند، اما با همین شرایط می‌تواند جان چند بیمار دیگر را که به اعضای بدنش نیاز دارند، نجات دهد.»

برای پدر و مادر پیر محمدباقر خیلی سخت بود که با جدا شدن دستگاه‌ها از بدن عزیز دردانه‌شان موافقت کنند. با همان بغضی که بیخ گلویشان را چسبیده بود به موسوی گفتند به پزشکان بگویند تا جایی که امکان دارد، کاری کنند محمدباقر سالم و سلامت از روی تخت بیمارستان بلند شود، اما اگر هیچ راه دیگری برای زنده ماندنش وجود نداشت، پزشکان می‌توانند اعضای بدنش را جدا کنند.

از نظر پزشکان هیچ راهی برای نجات محمدباقر وجود نداشت. وقتی از بیمارستان شهدای لردگان به بیمارستان شهرکرد منتقل شد، دوباره تیمی متشکل از چند پزشک متخصص با انجام آزمایش‌هایی مانند سی‌تی اسکن، ام آر آی و نوار مغزی از مرگ مغزی محمدباقر مطمئن شدند و سپس اعضای قابل اهدای بدنش مانند کبد و کلیه‌ها را جدا کردند تا به بیماران نیازمند اهدا شود.

موسوی می‌گوید: «محمدباقر کارگر بود و بسیار زحمتکش. او در خانواده‌ای محروم و فقیر زندگی می‌کرد که بضاعت مالی خوبی ندارند، اما چیزی که برای من و همه بسیار ارزشمند است، این بود که با این همه فقر و نداری، خانواده‌اش آن قدر بزرگوار و بزرگ‌منش بودند و افکارشان والا بود که حاضر شدند اعضای بدن پسرشان را ببخشند تا بیماران نیازمند از آنها استفاده کنند و خانواده‌های دیگری مانند آنان داغدار نشوند.»

قلب ندا همچنان می‌تپد

یک روز با چادر سفید گل‌گلی، روز دیگر با لباس محلی بسیار زیبا و رنگارنگ بختیاری‌ها، یک روز هم رها و آزاد در میان چمن‌های سبز رنگ عکس گرفت و چه دلبری‌هایی که از پدر و مادرش نکرد. چه قندهایی که از دیدن دختر زیبایشان در دل‌شان آب نشد. هنوز هم اهالی روستای مشک دوزان در شهرستان لردگان، بازی‌های کودکانه و شادمانه ندا را خوب یادشان است.

نهم تیرماه ۹۶، اما تصادفی نابهنگام، جان ندای شش ساله را گرفت. پس از تصادف، دخترک به بیمارستان منتقل شد، اما شدت جراحات به حدی بالا بود که پزشکان پس از معاینه، مرگ مغزی ندا را اعلام کردند. کمال جلیل طمها سبی، پدر ندا می‌گوید: «باورمان نمی‌شد ندا را از دست دادهایم، اما این اتفاق افتاده بود. دل‌مان می‌خواست کاری کنیم که روح ندا در آرامش بوده و خدا هم از آن راضی باشد. بنابراین تصمیم گرفتیم فقط برای کسب رضایت خدا اعضای بدن دخترمان را بدون هیچ چشمداشتی به بیماران نیازمند اهدا کنیم. رسیدن به این تصمیم اصلاً کار آسانی نبود، اما وقتی به این فکر کردیم که با اهدای اعضای او جان بیماران زیادی نجات پیدا می‌کند، در تصمیم‌مان قاطع‌تر شدیم. مادرش هم راضی بود و مخالفتی نکرد. نمی‌خواستیم این فرصت را از سایر خانواده‌هایی که هنوز عزیزشان زنده بود و با عضو اهدایی بدن دخترمان می‌توانستند زنده بمانند، بگیریم.»

او ادامه می‌دهد: «حتی در رضایتنامه‌ای که از ما گرفتند هم اعلام کردم که نمی‌خواهم کسی از این موضوع اطلاع داشته باشد. بعد از دو سال، هنوز هم نمی‌دانیم اعضای بدنش را چه کسانی گرفته‌اند و حتی نمی‌دانیم کدام شهر زندگی می‌کنند.»

قرار بود قلب ندا به کودکی در تهران پیوند زده شود، اما چون شرایط انتقال قلب مهیا نبود، خانواده ندا، صبورانه، پیکر دخترشان را با شرایط بسیار ویژه و آمبولانسی مجهز تحویل تیم پزشکی تهران دادند تا پیوند زده شود. علاوه بر قلب، کبد و کلیه‌های ندا نیز به بیماران اهدا شد.



پیشقدم در اهدای عضو

تشکر و افتخار دارد.

بر همین اساس، در سال ۱۵،۹۶ مورد، در سال ۱۲،۹۷ مورد و در سال ۹۸ تاکنون نیز سه مورد اهدای عضو داشتیم. همچنین از سال ۸۲ بحث اهدای عضو در استان آغاز شد و اولین اهداکننده نیز از شهرستان لردگان بوده است. امیدواریم این فرهنگ نیکو و پسندیده بسیار بیشتر از وضعیت فعلی، فراگیر شود تا بیماران نیازمندی که در انتظار عضو پیوندی هستند به زندگی برگردند.

شهرستان لردگان با جمعیتی بالغ بر ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار نفر، از جمله نقاطی است که مردم آن، به دلیل باورهای دینی عمیق، مروت، نועدوستی و باگذشت بودن، در بحث اهدای عضو، فعالانه عمل می‌کنند. به نحوی که حتی وقتی به‌طور مستقیم از خانواده‌های دارای بیماران مرگ مغزی درخواستی نمی‌کنیم، خودشان برای اهدای عضو پیشقدم می‌شوند که جای بسی

حجت‌ا... امیری

رابط واحد فراهم‌آوری عضو استان چهارمحال و بختیاری در شهرستان لردگان